پرونده

عصر شکوه فلسفه در آلمان به پایان آمده است

آلمان: رکود فلسفه

دکتر همایون همتی

بی تردید بسیاری از دستاوردهای درخشان فلسفه معاصر، مرهون تلاش‌های فیلسوفان آلمانی است. فیلسوفان تراز اولی همچون کانت، هگل، شوپنهاور، نیچه، هوسرل، هایدگر، یاسپرس، گادامر و... هریک سهمی مهم در شکل گیری جریان‌های تاثیرگذار فلسفی داشته‌اند تا آنجا که می‌توان گفت، شاکله آموزش فلسفه آکادمیک بر بنیاد آموزش آلمانی استوار است. با این همه، بسیاری بر این باورند که امروزه دوران درخشان فلسفه آلمانی به سر آمده و دیگر چهره‌ای که از او بتوان به عنوان فیلسوفی جهانی یاد کرد، در میان فیلسوفان آلمانی یافت نمی‌شود. دکتر همتی در نوشتار کوتاهی که در پیش رو دارید، به موضوع افول فلسفه آلمانی می‌پردازد.

به یاد دارم که در ایام اقامتم در آلمان بنا به علاقه علمی و کنجکاوی شخصی‌ام بسیار دنبال کشف و شناسایی چهره‌های فلسفی بانفوذ و مطرح معاصر آلمان بودم. آنها را که از قبل می‌شناختم دیدار می‌کردم ولی همواره دنبال کشف چهره‌های نو هم بودم و می‌خواستم تصویری نسبتا کامل از وضع فلسفه در آلمان امروز داشته باشم و تنها به گذشته‌ها اکتفا نکنم. عین همین دغدغه را در دیگر حوزه‌هایی مثل الهیات، عرفان و دین‌پژوهی -حتی علوم اجتماعی و ادبیات- هم داشتم، طبیعی بود که با توجه به رشته تحصیلی و به اصطلاح تخصصی‌ام اولویت را بیشتر به فلسفه و الهیات و دانش ادیان بدهم. آلمان از دیرباز مهد فیلسوفان بزرگ بوده است؛ به خصوص نحله‌های فلسفی خاص مثل فنومنولوژی، اگزیستانسیالیسم و هرمنوتیک در آن دیار رویده و بالیده یا بزرگ‌ترین نمایندگان خود را در آن دیار یافته‌اند. کشور آلمان همچنین خاستگاه ظهور الهیدان‌های برجسته و بی‌همتایی در تراز جهانی بوده است. بعد از استقرار و آشنایی با دانشگاه‌های مهم و معروف، مراکز پژوهشی، بنیادهای علمی و آکادمی و همچنین تماس‌های مکرر با صاحب‌نظران عرصه‌های فرهنگ و اندیشه متوجه شدم که متاسفانه عصر شکوه و رونق فلسفه در این کشور به پایان آمده و عصر رکورد و افول فرا رسیده است؛ حقیقت تلخی که شاید قبول آن در نگاه نخست چندان آسان یا دلخواه نباشد. ولی چاره‌ای جز پذیرش آن نیست. باید قبول کرد که به تعبیر بعضی نویسندگان «عصر غول‌ها» به پایان رسیده است. آری عصر فیلسوفان بزرگ نظام‌ساز و صاحب‌نظران به پایان رسیده و دیگر نباید در جست‌وجوی کسانی مانند کانت، لایب‌نیتس، هگل، هایدگر، هوسرل و حتی هورکهایمر یا آدورنو بود و باید به شاگردان فکری آنان بسنده کرد؛ البته اگر یافت شوند. دین پژوهی و عرفان پژوهی هم تقریبا همین وضع را دارند. در نخستین دیدارم با پروفسور هانس کونگ، الهیدان معروف امروز آلمان که اصلا سوئیسی تبار است و از قله‌های الهیات مسیحی در جهان امروز به شمار می‌رود، این نکته را با وی در میان نهادم و در شهر زیبا و دانشگاهی توبینگن با او ملاقات کردم؛ در دفتر کارش در محل ساختمان «بنیاد اخلاق جهانی» که خودش تاسیس کرده و همراه جمعی از شاگردان و همفکرانش فعالانه آن را اداره می‌کند. وقتی از او در مورد فلاسفه و الهیدان‌های امروز آلمان پرسیدم با شگفتی گفت کسی نمانده است!

البته حفظ الهیات داستان دیگری دارد که باید بعدا جداگانه به آن بپردازم ولی با کمال تعجب دیدم هانس کونگ هم همان نظر من را دارد و معتقد است فلسفه در آلمان دوران رکود و افول خود را می‌گذراند. جز چند تن استادیار جوان که کم‌تجربه و در آغاز راه قرار دارند و چند دانشجوی فاضل و کوشا در دوره دکترا در بعضی دانشگاه‌های آلمان دیگر فرد شاخصی وجود ندارد و این وضع برای کشوری که از کانون‌های مهم فلسفه در جهان بوده جداً اسفبار و اندوه‌زاست. یک بار هم از پروفسور یوزف - تئولوگ معروف امروز آلمان که سال‌ها از اصحاب حلقه بحث جوزف راتزینگر (بندیکت شانزدهم، پاپ فعلی) و از استادان ممتاز الهیات در دانشگاه‌های آلمان بوده و مدتی هم سمت معاون هانس کونگ را در «بنیاد اخلاق جهانی» داشته همان سوال را کردم که فلاسفه امروز آلمان کدامند؟ او پاسخ داد که «فلسفه دیگر در آلمان رونقی ندارد و تنها الهیات است که میدان‌دار است و دیگر فلسفه تنها را نمی‌توان سراغ گرفت؛ باید آن را در ضمن الهیات یافت!» جز هابرماس و چند تن از طرفداران تفکر پست‌مدرن کسی نمانده؛ آنان هم شأنی برای عقل قائل نیستند و بعد نام چند تن از عالمان الهیات را که صاحب مکتب و نظریه‌اند برد که هنوز زنده‌اند و دارای آثار مهمی هستند نظیر بولتمان، شیبیکس، کاسپار، ارنست کاسمان، هیرینگ، یونگل، ابلینگ، متز، پاننبرگ، اولیش، ورنرانده و بعضی از شاگردان رانر، گوستاو فیشینگ، بونهافر، بارت، تیلیخ و بولتمان و بالتازار. در حوزه دین‌پژوهی و رشته ادیان هم از کسانی نام برد که بعضی‌ها را می‌شناختم و با آنها دیدار کرده بودم. از ژوزف فان‌اس، پترهاینه و محمد کالیش هم در رشته اسلام‌شناسی نام برد که هر سه را می‌شناختم و با آنها ارتباط داشتم. پروفسور کوسل تاکید کرد؛ البته مکتب هرمنوتیک هنوز زنده است و گادامر - نماینده برجسته آن - در آلمان بود که پایگاه او هم دانشگاه هیدلبرگ بود. در سال‌های بعدی اقامتم تجربه‌های بیشتری کسب کرده و خود از نزدیک به وضعیت فرهنگی جامعه آلمانی دانشگاه‌های آن اشراف پیدا کردم و شاید در آینده و به مناسبت‌های دیگری یافته‌ها و دریافت‌های خود را در این مورد بنویسم. در این یادداشت کوتاه تنها تذکر، این نکته مقصود بود که متاسفانه عصر فلاسفه بزرگ به سر آمده است. اما هرمنوتیک‌دان‌ها، الهیدان‌ها و دین‌شناسان همچنان پویا و فعالند! آلمان کشور بزرگی است و دانشمندان زیادی را - حتی در عرصه‌های علوم طبیعی و فیزیک - به بشریت تحویل داده است ولی دریغا فلسفه آلمانی اکنون در بحران است! این حقیقت تلخ و عبرت‌آموز نیاز به تامل، تحلیل، تبیین و آسیب‌شناسی عالمانه دارد.

آلمان از دیرباز مهد فیلسوفان بزرگ بوده است؛ به خصوص نحله‌های فلسفی خاص مثل فنومنولوژی، اگزیستانسیالیسم و هرمنوتیک در آن دیار روییده و بالیده یا بزرگ‌ترین نمایندگان خود را در آن دیار یافته‌اند. کشور آلمان همچنین خاستگاه ظهور الهیدان‌های برجسته و بی‌همتایی در تراز جهانی بوده است.